

شیخ شهید و نهضت مشروطه

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی

منبع:

<http://www.iranemoaser.com>

از هنگامی که شیفتگان و دلباختگان فرهنگ غرب، با کوله باری از « ایسم » ها و ایدئولوژی‌های وارداتی و انحرافی و خوراک‌های زهرآلود فکری، با نام زیبا و فریبی « روشنفکر!» در عرصه سیاسی ایران گام نهادند، یکی از بزرگترین مأموریت‌هایی را که با همه نیرو و توان پی گرفته و در درازای سده اخیر ادا می‌دادند، توجیه جنایات و خیانت‌های گوناگون زورمداران و سلطه‌گران بود. این دست پرورده‌های سازمان مرموز فراماسونری همواره بر آن بوده - و هستند- که با نیش قلم و زبان خویش سرنیزه‌های خونین و زهرآگین حاکمان خون‌آشام را صیقل دهند و چهره‌های خدائی و مردمی رهبران، دلیران و پیشتازان سترک راه انسان‌ها را کدر و آلوده سازند.

از این رو، می‌بینیم که در درازای سده گذشته، از سویی رژیم‌های ضد مردمی، به نابودی مردان خدا و رهبران توده‌ها دست زده و در راه خفه کردن صدای زندگی‌بخش آنان کوشیده‌اند و از سوی دیگر « روشنفکران» با قلم و زبان خود به بدنامی، بی‌آبرویی، نکوهش و سرزنش آن بزرگواران نشسته‌اند و بدین گونه پای جنایات رژیم‌های خودکامه بر ضد رهبران خدایی و مردمی را امضاء کرده‌اند.

سرسلسله جناب جنبش‌های اسلامی سده اخیر، سید جمال‌الدین اسدآبادی، از آن سو به دست رژیم خودکامه ناصرالدین شاه قاجار، با وضعی ناهنجار و شرم‌آور از ایران بیرون رانده شد و به دست زورمداران حاکم بر کشور عثمانی، به شهادت رسید و از سوی دیگر به وسیله « روشنفکران» نه تنها در آن روز بلکه در درازای سده‌های زیر شدیدترین و نارواترین یورش قلمی قرار گرفت و زشت‌ترین پیرایه‌ها و ناسزاها به او روا داشته شد!

رهبران مشروطه مانند شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی به دست « روشنفکران» قداره بند و هفت‌تیرکش، به ترتیب اعدام و ترور شدند و به دنبال این جنایت خونین « روشنفکران» قلم به دست از روز شهادت آنان تا به امروز از هیچ‌گونه بدگویی، هرزه‌داری و پیرایه‌تراشی برضد آنان پروا نکرده‌اند. و در این میان حقد و کینه آنان نسبت به شیخ فضل‌الله نوری شدیدتر و ریشه‌دارتر است، زیرا او تنها شخصیت دوران خویش بود که به ترفندها و توطئه‌های ژرف و ریشه‌ای فراماسون‌ها و دیگر مزدوران از فرنگ برگشته که زیرنام « روشنفکر» بازیگر صحنه بودند، پی برد زنگ خطر را به صدا درآورد و با نثار خون خویش این « روشنفکران» خوش‌خط و خال را رسوا کرد و توطئه اسلام‌زدایی آنان را با شکست رو برو ساخت.

این شکست و ناکامی برای « روشنفکران» تا آن پایه تلخ و ناگوار بود که علمی‌رغم گذشت نزدیک به سده‌ای از آن روزگاران، هنوز دژکامی آنان زوده‌نگریده و خشم و کینه آنان نسبت به شیخ فضل‌الله نوری کاهش نیافته است، از این رو نه تنها در لابلای کتاب‌های تحریف‌شده تاریخی به بدنامی آن مرد نامی کوشیده و دیدگاه‌ها، گفته‌ها و آرمان‌های او را وارونه ساخته‌اند بلکه حتی در سر کلاس درس، نشست‌های علمی، سمینارها و در هر فرصتی که دست بدهد، کینه‌توزی و حقد ریشه‌ای خود را نسبت به او آشکار می‌سازند و با پیرایه‌تراشی‌ها و بدگویی‌ها برضد او، به اصطلاح «عقد گشایی» می‌کنند! روزی او را « انگلیسی» و گاهی « روسی» و روز دیگر او را «ریاست طلب»، «درباری»، «رشوه‌گیر»، «مخالف مشروطه» و «هوادار رژیم استبدادی» می‌خوانند!! تا با این‌گونه سمپاشی‌ها و جوسازی‌ها چهره نورانی و ملکوتی او را خدشه‌دار و راه او را بی‌رهره سازند! غافل از اینکه آن 98/2 از ملت قهرمان‌پرور ایران که رژیم منحوس «شاهنشاهی» را واژگون کردند و به جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت دادند از پیروان راستین راه شیخ شهید بودند و به ندای مقدس او لبیک گفتند.

اکنون در سالروز برپایی «مشروطه» در ایران بایسته است که یاد آن مجاهد نستوه و پرخاشگر آگاه را که با خون خویش از حاکمیت فرهنگ کتیف غرب در ایران پیشگیری کرد ملت ایران را از فروافتادن در گنداب «لیبرالیستی» و ملی‌گرایی رهناید و موضع انقلابی او را در برابر جریان‌های انحرافی به شکل کوتاه و گذرا در این کوتاه نوشتار بازگو سازیم، باشد که گامی در راه رویارویی با تحریف تاریخ و بازنویسی تاریخ نهضت‌های یکصد سال اخیر برداشته باشیم:

شیخ فضل‌الله نوری فرزند ملاعباس مازندانی در سال 1259 هـ ق به دنیا آمد و در محضر درس استاد فقیه میرزای شیرازی به درجه اجتهاد رسید. علامه امینی درباره مقام علمی او چنین نگاشته اند: «از اکابر مجتهدین و فقهای امامیه و بزرگترین رهبر مذهبی پایتخت که فضل و دانش از اطراف و جوانبش موج می زد و بر لابلای سخنان و سطورنگارشاتش می ریخت» [1]

دشمنان او نیز در تحریف نامه‌های خود علی‌رغم سمپاشی‌های فراوان بر ضد آن عالم بزرگوار، به مقام علمی او چنین اعتراف کرده اند:

«... حاجی شیخ فضل‌الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید. چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست...» [2]

«اگر چه حاجی شیخ فضل‌الله، مرجع تقلید نبود ولی در پایتخت بالاترین مقام روحانیت را حائز بود... گفته می‌شود از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی به همه هم‌گنانش برتری داشته و بسیار فهیم و باهوش بوده و در قدرت استدلال در میان طبقه خود نظیر نداشت.» [3]

«حاجی شیخ فضل‌الله نوری که از مجتهدان به نام و باشکوه تهران شمرده می شد...» [4]

«شیخ فضل‌الله... مقام علمی‌اش بالاتر از سیدین مسند نشین است، طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند...» [5]

«از شاگردهای نمره اول حاجی میرزا حسن شیرازی معروف بود، در پایتخت مرجع امورات شرعی بود» [6]

«متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل‌الله نوری بود از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته اند» [7]

«شیخ فضل‌الله نوری که اعلم مجتهدین تهران بود...» [8]

موضوع دیگری که به نظر می رسد مورد پذیرش همگان است و دشمنان سوگندخورده شیخ شهید نیز توانسته‌اند آنرا نادیده بگیرند، رهبری و پیشتازی او در نهضت مشروطه و پافشاری و پایداری او در به بار نشاندن این نهضت و تشکیل مجلس شورای ملی می باشد. در این باره آورده اند:

«... در اول ظهور مشروطیت حاجی شیخ فضل‌الله با سایر روحانیون مشروطه خواه هم‌فکر و هم‌قدم بود و با اینکه با عین‌الدوله صدر اعظم وقت دوست بود، در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی کوچکترین مخالفتی از او مشاهده نشده...» [9]

«... اول آفتاب حاجی شیخ فضل‌الله نوری با جمعیت بسیاری مهاجرت نموده که در حسن آباد ملحق به آقایان گردد. در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالی با آقایان (بهبهانی- طباطبایی) مکاتبه و مراسله داشت. حاجی علی اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند

یاد نمود که به شما خواهیم رسید. هر جا که بروید من هم می آیم. و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننموده، تا آن که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازه تهران خارج شد. عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل‌الله بی اندازه ضعیف شد...» [10]

در دنباله گزارش بالا در زیرنویس آمده است: «... حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امر آقایان را قوت داد. چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت به طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود.» نیز آورده اند:

«... امروز حاج شیخ فضل‌الله و سایر علما رفتند حضور شاه... اعلی حضرت فرمودند ما مخالف مشروطه نمی باشیم و در اول میزان، مجلس را مفتوح و دایر می نمایم. سلطان العلماء عرض کرده بود این لفظ مشروطه را که منافی با دین است در زبان مبارک نیاورند و خیلی بد گفته بود از مشروطه. حاج شیخ فضل‌الله گفت مشروطه خوب لفظی است شاه دست خط مشروطیت را دادند، شاه مرحوم دست خط داده اند. مشروطه باید باشد ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرج و مرج...» [11]

«... پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهره‌ای جسته به کنار رفتند ولی دو سید و حاجی شیخ فضل‌الله همچنان بازماندند و چون مشروطه را پدید آورده خود می شماردند. از نگهبانی باز نمی‌ایستادند... ولی حاج شیخ فضل‌الله رواج شریعت را می طلبید...» [12]

«... اما شیخ فضل‌الله نوری از روز قبل که علما به مسجد رفتند با صدارت قطع مراوده کرد هر قدر عین‌الدوله پیغام فرستاد که شما اینجا بمانید، شیخ جواب سخت داد. در مغرب روز دوم به اتفاق آقایان بهبهانی و طباطبایی و چند نفر دیگر به سمت قم حرکت کردند.» [13]

«نوری، بهبهانی و طباطبایی آشکار بر ضد دولت برخاستند و خواستار نوسازی در امور دادگستری شدند... این جنبش سرانجام به اعلام مشروطیت در 1324/1906 منجر گردید» [14]

«... می دانیم که شیخ فضل‌الله در آغاز یکی از مشروطه‌خواهان نام‌آور و پیشگام بوده است...» [15]

اکنون پرسشی که در خور طرح و بررسی می‌باشد، این است که شیخ شهید از چه برهه و روی چه انگیزه‌ای از همکاری و همسویی با به اصطلاح «مشروطه‌خواهان» دست کشید و به مخالفت با آنان برخاست؟ از نوشته‌های بسیاری از آنانکه به نام تاریخ قلم زده اند و نیز از گفته و نوشته های شیخ شهید به دست می آید که برخورد او با «مشروطه‌خواهان» همزمان با طرح متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملی بوده است.

این نکته نیز در خور نگرش است که همزمان با آغاز مخالفت شیخ شهید با «مشروطه‌خواهان» و بلکه پیش از آن بسیاری از عالمان اسلامی نیز که تا دیروز در راه استواری «مشروطه» با همه نیرو و توان مبارزه می کردند راه خود را از عناصری که خود را «آزادی‌خواه» و «مشروطه‌خواه» می خواندند! جدا کردند و به مخالفت با آنان برخاستند تا آنجا که بنا بر نوشته کسروی از عالمان اسلامی هیچکس «نماند در میان مشروطه‌خواهان، مگر آنان که به یکباره از پیشه ملایبی و درآمد و شکوه آن (!!) چشم پوشیدند...» [16]

شیخ فضل‌الله نوری و بسیاری از دیگر عالمان آگاه و ژرف‌اندیش اسلامی، آنگاه که دریافتند «روشنفکران» و غرب‌زدگان خود فروخته برآند که با نام «مشروطه»، «آزادی» و «قانون» فرهنگ زهراگین و فاسد غرب و

«اومانيسم»، «ليبراليسم» و «دموکراسی» را جایگزین آیین انسان‌ساز اسلام سازند و خودمحوری را به جای «خدامحوری» و «توده‌مداری» را به جای «شرع‌مداری» و اصالت انسان را در برابر «اصالت الله» نشانند، سخت برآشفند و با همه نیرو به مبارزه برخاستند.

شیخ شهید از نخستین عالمان اسلامی در دوران مشروطه بود که به نقشه گسترده و خطرناک استکبار جهانی برای اسلام‌زدایی و ساختن جامعه‌ای «لاییک» و بیگانه از خدا زیر پوشش «مشروطه» و «قانون اساسی» پی‌برد و بر آن شد که از راه «روشنگری» ها و «افشاگری» های خود، رخصت ندهد که ملی‌گرایی به جای «اسلام‌گرایی» بنشیند و به نام «آزادی»، «دموکراسی» و بی‌بندوباری غربی در جامعه اسلامی ایران حاکم گردد. احمد کسروی با وجود کینه و دشمنی خود با عالمان اسلامی - به ویژه نسبت به شیخ فضل‌الله نوری - از روی این حقیقت چنین پرده برمی‌دارد:

«... چنانکه گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می‌رفت و انبوهی از مردم می‌پنداشتند که آنچه خواسته می‌شود همین است. سپس کم‌کم گفتگو از کشور و توده (اومانيسم) و میهن دوستی (ناسیوناليسم) و این‌گونه چیزها به میان آمد و گوش‌ها به آن آشنا گردید و بدین‌سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادی‌خواهان میانه آن و این دودل گردیدند و خود ناسازگاری این درخواست بود که «آزادی‌خواهان» و ملایان را از هم جدا می‌گردانید... چیزی که هست «آزادی‌خواهان» درخواست خود را که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد، راه روشنی درپیش نمی‌داشتند و هرگامی را به پیروزی از اروپا برمی‌داشتند. «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» این بود عنوان کارهایش. اگر هم از روی بینش بودی باز زیان کم داشتی، افسوس که چنین نمی‌بود و یک چیزهایی را روزنامه‌ها از کتاب‌ها و روزنامه‌های اروپایی برداشته و فهمیده و نافهمیده می‌نوشتند و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویه زندگی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت به ارمغان می‌آوردند، و اینها یک آشفتگی بزرگی در کار پیدا آورد و سرانجام به اروپایی‌گری رسید که خود داستان جداییست» [17]

در نوشته دیگری علت مخالفت شیخ شهید چنین بازگو گردیده است:

«... جماعتی از علما و جمعی از طلاب و عده‌ای از مریدان و پیروان و گروهی تلامذه و جمعی از مردم متفرقه و اطراف در این اوقات دور حاج شیخ جمع هستند و در ضمن مذمت از آزادی و قوانین غیر مشروعه مجلس می‌نمایند. این‌ها هم بی‌پرده سخن می‌گویند حرفشان این است مجلس را که شما می‌گویید رفع ظلم می‌کند و اشاعه عدل می‌نماید چه دلیل دارد که قوانین و احکام او به خلاف قرآن محمدی و طریقه احمدی باشد و قانون مجلس مبعوثان اسلامی از روی قانون پارلمان انگلیس و آلمان نوشته شود با اینکه قرآن آسمانی ما سرآمد و بهتر و کامل‌ترین تمام قوانین دنیا بلکه کامل‌ترین تمام کتب سماوی است که در حقیقت جامع است دارای تمدن و تدین است از آیه وافی هدایه شریفه «لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» می‌توان درک کرد که چیزی نیست در قانون ما نباشد...» در دنباله این نوشته آورده است «... فقط حرفی که شیخ نوری داشت در وضع قوانین و آله این مسئله را کراراً می‌گفت احدی را در موضوع مشروطیت حرفی نیست و لکن قانون اساسی و قوانین مملکتی و ادارات و وزارت خانه‌ها باید صورت شرع و مطابقت با قرآن که کتاب آسمانی است داشته باشد...» [18]

از گفته و نوشته‌های شیخ شهید نیز آغاز و انگیزه او از مخالفت با جریان «مشروطه‌خواهی» به درستی مشخص می‌شود و در یکی از «لایحه» هایی که از سوی او منتشر شده آمده است:

«... و بعد همینکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دایر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد و از اثناء نطق‌ها و لوائح و جراید اموری به ظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم لفظ اسلامی گم شد و رفت که دیگر در موقع اصرار دست‌خط مشروطیت از اعلی حضرت اقدس شاهنشاه... در

حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند ما مشروعه نمی‌خواهیم... و دیگر روزنا مه و شب‌نامه ما پیدا شد اکثراً مشتمل بر سب علما اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انسب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک‌هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت... و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوف‌ها هستند خیلی از انبیا و مرسلین آگاه‌تر و داناتر و بزرگ‌تر و نستجیر بالله حضرت حجت ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه را امام موهوم خواندن...» [19]

برای روشن‌تر شدن راز قیام شیخ شهید در برابر جریان «مشروطه‌خواهی» برخی از فرازهای دیگر از پیام تاریخی او را بازگو می‌کنیم:

«... شما که بهتر می‌دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا گرفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید...؟» [20]

«قوانین مجعوله آنها که از روح آزادی اروپا برداشته شده بود باعث شد که مردم فاسدالعقیده بی‌ملاحظه برضعف اسلام آنچه خواسته گفتند و نوشتند چنانچه لوایح و جرأید آنها شاهد است...» [21]

«... کراراً گفتیم ما طبقه مسلمانان که دارای قانون و کتاب آسمانی هستیم چرا از روی قانون قرآن رفتار نکنیم و از روی قانون آلمان و انگلیس وضع قانون نماییم؟ کسی به این حرف‌ها اعتنایی نکرد بلکه در روزنامه مرا توهین کردند...» [22]

«... از خوف آنکه مبدا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند خواستم از این کار جلوگیری کنم، آن لایحه را (اصل و متمم قانون اساسی) نوشتم تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است.» [23]

«... ایها الناس من به هیچ‌وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم بلکه من مدخلیت خود را در تاسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ‌یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین من همراه کردم از خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطالب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم تغییری در مقصد و تجددی در رأی من به هم نرسیده است صریحاً می‌گویم همه بشنوید و به غایبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی (ص) و بر خلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد من هم چنین مجلسی می‌خواهم» [24]

1. شهدا الفضیله- ص354

2. تاریخ بیداری ایرانیان- ناظم الاسلام کرمانی- ج3- ص 504

3. تاریخ انقلاب مشروطیت- دکتر مهدی ملک زاده- کتاب ششم. ص 1257

4. تاریخ مشروطه ایران- احمد کسروی- ص31

5. خاطرات و خطرات- مهدیقلی خان هدایت(مخبر السلطنه)- ص155

6. رجال عصر مشروطیت- سیدابوالحسن علوی- ص 81
7. ایدئولوژی نهضت مشروطیت- فریدون آدمیت- ص 429
8. شرح حال رجال ایران- مهدی بامداد- ص 287
9. تاریخ انقلاب مشروطیت- دکتر مهدی ملک زاده- کتاب ششم- ص 1258
10. تاریخ بیداری ایرانیان- ناظم الاسلام کرمانی- ج 3- ص 506
11. پیشین- ج4- ص 169
12. تاریخ مشروطه ایران- احمد کسروی- 285
13. مقدمات مشروطیت- هاشم محیط مافی- ص 94
14. تشیع و مشروطیت ایران- عبدالهادی حائری- ص 214
15. نگاهی به تاریخ صد ساله اخیر ایران- حسن یوسفی اشکوری- ص 55
16. تاریخ مشروطه ایران- احمد کسروی- ص 247
17. پیشین- ص 248
18. مقدمات مشروطیت ایران- هاشم محیط مافی- ص 339
19. تاریخ مشروطه ایران- احمد کسروی- ص 416
20. تاریخ انقلاب مشروطیت- مهدی ملک زاده- کتاب سیم- ص 527
21. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله- ص 400
22. مقدمات مشروطیت ایران- ص 358
23. تاریخ معاصر ایران- ص 23
24. رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری- محمد ترکمان- ص 246

از مجموع این گفته‌ها و نوشته‌ها پیرامون موضع و نقش شیخ شهید در نهضت مشروطه حقایق چند به دسترسی آشکار می‌گردد که برخی از آنرا بازگو می‌کنیم:

1- شیخ فضل‌الله نوری از نخستین کسانی بود که برای برقراری حکومت عدل و داد و برچیدن بساط زور و استبداد به پا خاست و همراه با دیگر رهبران نهضت مشروطه به قم مهاجرت کرد و در این راه تا آنجا پایداری ورزید که کمر گول استبداد را شکست و زورمداران حاکم را ناگزیر ساخت تا در برابر هدف‌های مهاجران تسلیم شوند و مشروطه را اعلام کنند.

2- دادگستری و عدالت‌خواهی یکی از آرمان‌های نخستین شیخ فضل‌الله بود و این درسی بود که در مکتب مقدس تشیع آموخته بود و می دانست که عدالت گستری یکی از اصول مهم این مکتب است و پیرامون راستین تشیع در درازای هزاره ای در انتظار «مصلح جهانی» بوده و هستند تا قسط و عدل را در گیتی حاکم سازد و ریشه ستم و ستمکاری را بکشاند و تا فرا رسیدن آن روز درخشان منتظران و پیروان آن‌حضرت وظیفه دارند تا آنجا که توان و نیرو دارند در راه مبارزه با ستم و ستمگران و برقراری عدل و داد بکوشند و با زور مداران گیتی مبارزه ای آشتی ناپذیر داشته باشند بنابراین آنچه که از سوی تحریف‌گران تاریخ ساخته و پرداخته شده که «سیاست مشروطیت یا حکومت مردمی یکی از بنیادهای اصلی مدنیت غربی بود که روشنفکران و معتقدان مسلک ترقی آوردند و به نشر آن برخاستند...» [1] مبتکر مفهوم مشروطیت نبودند بلکه تحت تأثیر و تلقین افکار ترقی‌خواهان دل به مشروطیت بستند...» [1] دروغی بیش نیست هنوز غرب‌زدگان و به گفته او «ترقی‌خواهان» از سوی استعمارگران به صحنه نیامده بودند که فریاد عدالت‌خواهی سیدجمال‌الدین اسدآبادی در سراسر کشورهای اسلامی طنین افکنده و اندیشه‌هایی را به سوی خود کشیده بود سید در پاسخ به حاج مستان مراغه‌ای در دفاع از علما و طعنه به زورمداران حاکم بر ایران می نویسد:

«... کی دولت ایران خواست عدالت را در میان مردم استوار کند محاکم عدلیه تأسیس نماید مجلس شورا ایجاد کند تا تمام احکام با عدالت و موافق احتیاجات عصر جریان پیدا کند و علما در مقابل اراده دولت قیام نموه با عدالت و قانون آغاز ستیز کردند.» [2]

در برخی از پیام‌های شیخ شهید نیز آمده است:

«خدا گواه است کسی ضدیت با عدل ندارد و چه شده است کسی که اول مقدم در این امور بوده ست اقدام بر ضدیت یا تخریب این اساس مقدس معدلت را قصد کند که نه عقلاً و نه شرعاً جایز بلکه حرام است مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی(ص)... ای مسلمانان کدام عالم است که می گوید مجلسی که تخفیف ظلم نماید و اجرا احکام کند بد است و نباید باشد؟...» [3]

3- آغاز مبارزه و رویارویی شیخ شهید با عناصری که به نام «مشروطه‌خواهی» بازیگر میدان شده بودند از هنگام تصویب متمم قانون اساسی آغاز گردید و علت این رویارویی و مخالفت همانست که در پیام‌های او به طور گسترده آمده است که برخی از آن در پیش آورده شد.

4- آنچه را که آنروز به اصطلاح «روشنفکران»، «آزادای‌خواهان»، «مشروطه‌خواهان»، «ترقی‌خواهان» و در یک کلام ماسون‌های انگلیسی می خواستند ریشه کن کردن ظلم و خودکامگی و برقراری حکومت مردمی نبود اگر آنان چنین هدفی را دنبال می کردند میان آنان و شیخ شهید هیچ‌گاه کشمکش پیش نمی آمد و سرانجام شیخ را به دار نمی زدند لیکن آنان از سوی استعمار انگلیس مامور بودند ریشه اسلام را از بیخ و بن برآورند عالمان اسلامی را که پیوسته بر سر قراردادهای و امتیازها میان ایران و انگلیس آشوب به پا می‌کردند از صحنه کنار زنند نظام لاییک را در ایران حاکم سازند فرهنگ غرب را جایگزین مکتب اسلام کنند و خلاصه خود را از قید و بند دین رها سازند تا در درون لژها، کلپ‌ها، پارتی‌ها و محافل روشنفکری به راحتی بتوانند شراب بنوشند به رقص و پایکوبی و اختلاط با زنان برخیزند هم جنس‌بازی، بی بندوباری، ولنگاری و فساد و فحشا پیشه کنند و از هیچ خیانتی به کشور و ملت دریغ نکنند.

برای روشن تر شدن این حقیقت که ماسون‌های خیانت پیشه عصر مشروطه روی چه انگیزه و اصولی با شیخ فضل‌الله نوری به ستیز، دشمنی و کینه توزی برخاسته بودند اعتراف‌های ذیل درخور نگرش است

«... فرض مجلس را رد کردند و خواستار مجلس ملی بودند... به علاوه می دانیم در شهر اوراقی منتشر شد که ما مشروعه نمی‌خواهیم... دست‌خط مبارک را که به اسم مجلس اسلامی قید شده بود مردم قبول نکردند و استدعا کردند که باید مجلس ملی باشد، ما کاری با مذهب نداریم...» [4]

معروف است که یک نفر فاسد همه را مانند خود فاسد می‌بیند. فریدون آدمیت با آوردن واژه «مردم» در گزارش بالا، گویا همه مردم را مانند خود و هم‌قطاران خویش، لامذهب و بی‌بندوبار می‌دیده است!! لیکن از آنجا که درغگو کم حافظه میشود چند صفحه پیش از این آشکارا اعتراف میکند که علت هم‌کاری روشنفکران دوران مشروطه با علماء از روی ناچاری بود چون مردم هنوز روشنفکر نشده بودند! عین نوشته او چنین است:

«... طبقه روشنفکران که نماینده اندیشه ترقی و سیاست عقلی است، نمی‌خواهد حرکت مشروطیت به بستر شریعت‌خواهی بیفتد، اما یاری دستگاه روحانی را در حد معینی می‌طلبد. استدلال متفکر دیگر میرزا آقاخان کرمانی را به یاد بیاوریم که می‌گفت چون هنوز در مردم ایران فیلاسوفی قوت ندارد برای اصلاح کارها اگر از طایفه علما تا یکدر چه محدودی معاونت بطلبیم، احتمال دارد زودتر مقصود انجام بگیرد.» [5]

شیخ شهید در یک گفتگویی با بهبهانی و طباطبایی شمار «مردم»ی را که به گفته فریدون آدمیت «با مذهب کاری» نداشتند این گونه مشخص کرده است:

«... آیا از سی‌الی سی و شش کرور جمعیت ایران غیر از سه چهار هزار نفرشان بیشتر رأی داده اند؟ پس معلوم می‌شود که هیچ یک از اهالی ایران وکیل در مجلس ندارند. از تمام مردم تهران پرسش کنید ببینید رأی داده و وکیل در مجلس دارند؟ ... ما جماعت بلکه بیشتر اهل تهران این وکلا را نمی‌خواهند...» [6]

آری «روشنفکران» در اندیشه برقراری عدالت و ستیز با ستم و ستمگری نبودند، اصولاً جریان «روشنفکری» و فراماسونری زائیده زورمداری حاکم بر جهان بود و هرگز نمی‌توانست در راه ستم‌زدایی حرکت کند از این رو، می‌بینیم که در پی انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی و چیره شدن «روشنفکران» ماسونی بر سرنوشت ایران، با وجود مجلس «قانون» و... خودکامگی، بیدادگری و خفقان به اوج خود رسید، شیخ فضل‌الله نوری به دست «روشنفکران»، بدون محاکمه قانونی، به شهادت رسید، باند تقی زاده «روشنفکر» با راه انداختن گروهی «تروریست» و با به شهادت رسانیدن بهبهانی جو خفقان و وحشت را فزونی بخشیدند و این «آزادی‌خواهان» دوآتشه تا آنجا در اندیشه عدالت گستری و برابری بودند که رسماً از سید محمد طباطبایی از رهبران پا برجای مشروطه خواستند که در سیاست دخالت نکند و از صحنه سیاسی دوری گزیند وگرنه به سرنوشت بهبهانی دچار خواهد شد! ناظم الاسلام کرمانی که آلت دست «روشنفکران» در آن دوران بود، اوضاع اسفانگیز روزگاری را که فراماسونها و «روشنفکران» بر ایران سلطه یافتند چنین ترسیم کرده است:

«... عموم رعیت در صدمه و اذیت، مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته، بلکه افزوده، روسای روحانی را خانه نشین، احکامشان را پشت گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی، مرحوم آقای بهبهانی را در ازاء آن‌همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبایی را در خانه خود نشانند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد، اما عدالت‌خانه چه عدلیه و چه اشخاص و چه اعضاء امید است در موقع خود ذکر شود.» [7]

5- انگیزه شیخ فضل‌الله نوری از حرکت و بست‌نشینی، مبارزه با اسلام‌زدایی، ملی‌گرایی، و غرب‌زدگی بود او بر آن بود که از حاکمیت نظام لاییک، اومانیسیم، ناسیونالیسم و... پیشگیری کند و از چیره شدن رژیم دیکتاتوری زیر نام، «مشروطه»، «قانون»، «آزادی»، «ملت»، «ملیت»، «میهن دوستی»، «روشنفکر مآبی»، و «دموکراسی» جلوگیری کند، و با نثار خون خویش دست کم از حریم مقدس اسلام

دفاع کرد و ایران را از فرو رفتن در گنداب کفر، الحاد و التقاط نجات داد.

6- آنچه را که تحریف‌گران تاریخ، «روشنفکران» بدانند و ملی‌گراهای خودباخته از روز آغاز حرکت شیخ فضل‌الله نوری تا کنون بر ضد او گفته و نوشته اند، روی این انگیزه بوده که سخنان هشدار دهنده و بیدارکننده او را مخدوش و وارونه بنمایانند و بدین‌گونه از برملا شدن توطئه خائنانه و پشت پرده کارگردان‌های ماسونی و انگلیسی عصر مشروطه بر ضد اسلام و ایران پیشگیری کنند، از این رو، در دارازای نزدیک به سده ای به غوغا سالاری، جوسازی، سمپاشی و جار و جنجال‌های تبلیغاتی گسترده ای بر ضد شیخ شهید، دست زدند، و دریغاً که باید گفت با این شگرد شیطانی تا پایه‌ای کامیابی‌هایی داشته اند و دست کم توانستند مردم آن‌روز ایران را از دریافت و به کارگیری رهنمودها و راهنمایی‌های ژرف و اندیشمندانه او محروم سازند، و به نام «مشروطه» و «آزادیخواهی» دیکتاتور سیاه و اسارت بار پنجاه سال سلطنت دودمان پهلوی را برای ملت ایران به ارمغان آورند.

7- از دیگر شگردهای شیطانی ماسونها و «روشنفکران» وابسته و کج اندیش، بر ضد حق پوئی و حقیقت گویی شیخ شهید این است که کوشیده اند او را با برخی از عالمان برجسته و به نام عصر مشروطه، رویاروی یکدیگر بنمایانند و بدین‌گونه راه و اندیشه او را به زیر سؤال برند! از این رو، از سوئی کوشیده اند که این دروغ را در تاریخ جا بیندازند که شیخ شهید از سوی علمای نجف تکفیر شده است و تلگرافی این‌گونه ساخته اند.

«حجت الاسلام بهبهانی، طباطبایی، تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است، محمد حسین نجل میرزا خلیل، محمدکاظم خراسانی- عبدالله مازندرانی» [8]

و از سوی دیگر این دروغ را رواج داده اند که «... شیخ فضل‌الله تکفیر کرده است حجج اسلامیه عتبات عالیات را و از جناب حاج میرزا حسین و جناب آخوند ملاکاظم و آقای شیخ عبدالله مازندرانی بد می گوید و آنها را تکفیر نموده است.» [9] در این باره باید گفت:

اولاً سازنده تلگرام بالا تا آن پایه بی‌سواد بوده که نمی دانسته است در خطاب به دوتن از علماء عنوان «حجت الاسلام» نادرست است.

دوم: اعلام اینکه «تصرفش در امور حرام» درباره یک مجتهدی که از نظر علمی هم‌تراز آنهاست نافذ نیست و مشکله‌ای را حل نمی کند.

سوم: اگر چنین تلگرامی بر ضد شیخ شهید از نجف رسیده بود، بدخواهان و مهره های انگلیسی آن تلگرام را در هزاران نسخه به چاپ رسانیده در سراسر کشور پخش می کردند و بدین‌گونه شیخ فضل‌الله را رسوای جهان می‌ساختند. و اصولاً زندگی و نفس کشیدن را از او سلب می کردند.

چهارم: اگر از سوی برخی از عالمان نجف چنین تلگرامی بر ضد شیخ فضل‌الله نوری صادر شده بود، بی تردید سید کاظم یزدی که می توان گفت اعلم علمای آن روز نجف بود و موضع همسانی با شیخ شهید داشت، در برابر این جریان ساکت و بی تفاوت نمی ماند و واکنش تندی از خود نشان می داد.

پنجم: اصولاً عالمان اسلامی وارسته‌تر از آنند که روی مخالفت یا موافقت با جریان «مشروطه» یکدیگر را تکفیر کنند و به بدگویی از هم پردازند، اصولاً اختلاف دیدگاه و «فتاوا» پیوسته میان مراجع تقلید وجود داشته و دارد و این اختلاف در اتحاد، ایمان و خلوص آنان به یکدیگر هیچگونه تأثیر منفی نداشته است.

توطئه شیطانی در راه مخالف نمایاندن عالمان نجف با شیخ شهید اکنون نیز از سوی برخی از «روشنفکران» دنبال می شود، در کتابی که به نام «تشیع و مشروطیت در ایران» منتشر گردیده تلاش شده است وانمود کند که بخش عمده کتاب «تنبيه الامه» علامه نائینی در رد اندیشه های شیخ

فضل‌الله می باشد! و بدین گونه راه و روش شیخ را مورد نفرت و انزجار برخی از مراجع بزرگ دوران او بنمایاند و نسلهای امروز و آینده را از آرمان و اندیشه او دور کند!

نویسنده کتاب یاد شده که از هواداران فرهنگ و دموکراسی غربی است در جای جای این کتاب کوشیده است و انمود کند که نائینی بر آن بوده است مشروطه ای را که طبق دیدگاه او در طریق «سکولاریسم» و «لامذهبی» سیر می کرد. به اسلام نزدیک کند و تز بی خدائی را با خداواری با یکدیگر سازش دهد، و در برابر، شیخ فضل‌الله نوری را مستبدی متعصب وانمود کند که در راه نگهداری رژیم خودکامه و استبدادی تلاش داشته و جز نابودی مشروطه هدفی نداشته است. لیکن آنکه که به بررسی نوشته ها و دیدگاه های علامه نائینی پرداخته است می بینیم که نه تنها آن عالم بزرگوار مشروطه ای را که به گفته او «در طریق سکولاریسم» سیر می کرد نپذیرفت و نه تنها در نوشته های خود کوچکترین نیش و طعن‌ای به شیخ شهید نداشته بلکه می توان گفت کتاب «تنبیه الامه» را در راه استواری راه و اندیشه شیخ شهید نگاشته است و در حقیقت علامه نائینی با شیخ شهید موضعی یکسان داشته و هوادار «مشروطه مشروعه» بوده است، برای دریافت این حقیقت بایسته است که چند فرازی از آنچه را که نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران» از نائینی آورده است در اینجا بازگو گردد.

«... همانگونه که از گفتار نائینی پیداست وی اجازه می دهد که قانونی نوشته شود که حقوق و وظایف و میزان و حدود قدرت حکمران را مشخص و معین سازد و لی وی، مانند دیگر نوگرایان مسلمان همزمان خویش، به شرطی چنین قانونی را تصویب می کند که زیر نظارت مقام های مذهبی و پس از تصویب آنان صورت قانونی بیابد...» (ص 267) و این درست همانست که شیخ شهید می گفت:

«... و تنها هنگامی بر تشکیل مجلس شورای اسلامی ارج می نهاده که در میان نمایندگان مردم در مجلس عده‌ای از مجتهدین عدول و یا ماذونین از قبل مجتهدی حضور داشته باشند تا با تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره به نظام حکومتی و سیاسی ایران مشروعیت بخشند.» (ص 269) این نیز مضمون اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه است که از سوی شیخ شهید پیشنهاد شد و علیرغم مخالفت شدید ماسونهای سرسپرده به انگلستان مانند «تقی زاده خائن» به تصویب رسید.

سرانجام خود نویسنده کتاب یاد شده اعتراف می کند که «... از نظر کلی، قواعد و مقررات اسلامی که مورد استناد شیخ فضل‌الله قرار گرفته با آنچه که نائینی باور دارد متفاوت و متناقض نیست. زیرا نائینی خود نیز یک مجتهد شیعه بود که در عقاید کلی و بنیادی مربوط به کیش شیعه با شیخ فضل‌الله ناهماهنگی نداشت...» با این وجود دست از ادعای دروغین خود نمی کشد و بار دیگر می نویسد که: «ولی این انقلاب مشروطیت بود که این دو مجتهد را به عنوان دو دشمن در برابر یکدیگر قرار داده بود» (ص 306) بدون اینکه به این نکته پاسخ بگوید که با در نظر گرفتن اینکه نائینی همان دیدگاه نوری را در «نظارت مقام مذهبی» در تصویب قانون و «حضور عده‌ای از مجتهدین عدول در مجلس» را برای «تنفیذ و مشروعیت بخشیدن» به مصوبه های مجلس پذیرفته است و «قواعد و مقررات اسلامی که مورد استناد شیخ فضل‌الله قرار گرفته با آنچه نائینی باور دارد متفاوت و متناقض نیست». دیگر چه دلیلی برای دشمنی و رویارویی آن دو با یکدیگر می توانسته است وجود داشته باشد؟!

به نظر می رسد که نویسنده کتاب مزبور نه تنها ایمانی به نائینی نداشته بلکه به خوبی می دانسته است که موضع او با شیخ شهید یکسان است و در دفاع از شریعت و رویارویی با فرهنگ غربی و توطئه اسلام زدائی هر دو موضع یکسانی دارند، لیکن بر آن بوده است که با نمایان شدن دشمنی میان آن دو ماموریت دیرینه «روشنفکران» و فراماسونها را در به زیر سؤال بردن شیخ شهید و بی رهرو ساختن راه او دنبال کند و شیخ شهید را حتی در میان هم نوعان و عالمان دینی و مراجع اسلامی، مطرود، تنها و منزوی بنمایاند، و با این وجود به شکل تلویحی و مرموزانه ای کوشیده است نائینی را نیز به زیر سؤال برد و موضع او را ارتجاعی و بی پایه وانمود کند، از این رو، در موارد گوناگونی به طور ضمنی بر نائینی تاخته و او را به زیر سؤال برده است که چرادست پارلمان را در ساختن قوانین ضد مذهبی باز نگذاشته و

از اصل «اختیارات و حقوق» علما در مجلس شورای ملی پشتیبانی کرده است!

او می نویسد:

«... ولی ما از یادآوری این نکته نیز ناگزیریم که فورمول پیشنهادی نائینی، همانگونه که خود وی نیز اشاره کرده، بیشتر با «رسایل علمیه» مجتهدان همسان است تا یک برنامه برای اداره کشور به شیوه ای مشروطه‌گرا، یک قانون اساسی واقعاً دمکراتیک تنها یک کتابچه نیست که وسیله یک یا چندتن در چارچوب مذهبی ویژه تدوین گردد، بلکه چنان قانونی اجازه خواهد داد که پارلمان خود قانونی هائی بسازد که برخی از آنها ممکن است کاملاً با قوانین مذهبی سازگار نباشد.» (ص 281)

- 1 . ایدئولوژی نهضت مشروطیت- ص 226
- 2 . نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین- ص 248 و 249
- 3 . رسائل، اعلامیه ها مکتوبات و روزنامه شیخ شهید- ص 341
- 4 . ایدئولوژی نهضت مشروطیت- ص 170
- 5 . پیشین- ص 161
- 6 . مقدمات مشروطیت- ص 364
- 7 . تاریخ بیداری ایرانیان- ج2- ص 468
- 8 . تاریخ مشروطه ایران- ص 528 و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- کتاب 3- ص 590
- 9 . تاریخ بیداری ایرانیان- ج4- ص 183

او در جای دیگر نائینی را ملامت می کند که در بررسی «مشروطیت» اصول ملی گرائی، ناسیونالیستی و دموکراسی غربی را که قرار بوده است همراه با «مشروطه» در ایران پیاده و گسترش یابد نادیده گرفته و به اسلام، جایگاه ویژه ای در نظام مشروطه داده است! از این رو آورده است:



«... البته آشکار است که چنین دیدگاهی بر خلاف روح یک شیوه حکومتی مشروطه و دموکراسی است که در آن مذهب قرار نبوده است که جائی چنین استثنائی داشته باشد، نائینی با این کند و کاو خود، تئوریهای مربوط به ملیت و میهن پرستی را که به طور مثال در

میان اندیشه گران سده 19 فرانسه مطرح بوده نیز از دیده دور داشته است.» (ص 283)

او در بخش دیگری از این درد می نالد که نائینی به «سکولاریسم» و نظام ضد مذهبی تن در نداده و برای پذیرش ایدئولوژی غربی و فرهنگ ضد اسلامی آمادگی نداشته است!

«... نائینی در این بحث خود به روشنی نشان می دهد که وی هیچ آمادگی نداشته است که پارلمانی را به رسمیت بشناسد که دارای استقلال و حاکمیت باشد. نائینی بر ضد استبداد مبارزه می کرد و مسلماً نابودی آنرا می خواست و به نظر می رسد که وی هواخواهی از مشروطه را راهی عملی برای پیروزی در مبارزه اش داده بود، نائینی با محدود ساختن حدود، کارکرد و اختیارات پارلمان به رسیدگی به غیر «منصوصات»، به اصل مشروطه و دموکراسی که در اندیشه حمایت و دفاع از آن بود بسیار کم بها داد و در حمایت و قدرت مستقل قانونگذاری پیشنهاد کرد و در نتیجه کمتر مجالی برای بیانگذاری یک رژیم واقعاً مشروطه باقی می ماند زیرا در نظام پیشنهادی وی بخش عمده و اصلی قانون اساسی عبارت است از آیاتی از قرآن و نمونه هائی از حدیث آنچنان که رژیم روحانی «تتوکراسی» نزدیک است تا به یک مشروطه دموکراسی» (ص 294)

حقیقت این است که نویسنده کتاب مزبور درباره موضع علامه نائینی پیرامون جریان مشروطه به سختی دچار ضد و نقیض گویی و سردرگمی شده است، نخست نائینی را «التقاطی» و هوادار سازش و پیوند مکتب اسلام با فرهنگ ننگین غرب شناسانده است و سپس به موضع همسان او با شیخ شهید اعتراف کرده و او را به طور ضمنی به سبب رد ایدئولوژی غربی، متعصب، و واپسگرا خوانده است و با این وجود ادعا کرده است که نائینی اسلام را پاسخگوی مشکلات روز نمی دانسته و «... بدان باور بوده است که برخی از تعالیم و عقاید بنیادی کیش شیعه با اوضاع و شرایط دنیای نو به و ویژه دوران انقلاب مشروطیت متناسب نبوده است و به همین دلیل ایرانیان مسلمان باید در برابر نوگرایی و نوسازی گذشت و تحمل داشته باشند و کوشش کنند که قانون اساسی پدید آورند که تا آنجا که شرایط اجازه می دهد با شیعیگری هماهنگ باشند...» (ص 29) لیکن بی درنگ این ادعای خود را رد کرده که با پذیرفتن حق نظارت علما در مجلس از سوی نائینی دیگر برای هماهنگی اندیشه های شیعه با فرهنگ بیگانه راهی باقی نبوده است. در پایان نیز به نائینی پیرایه بسته که «در رده پشتیبانان رژیم رضا شاهی در آمده است!» (ص 334)

این گونه پرت گویی ها و یاوه سرایی ها از سوئی به مأموریتی بر می گردد که «روشنفکران» در راه بدنام کردن و به زیر سؤال بردن عالمان اسلامی داشته و دارند و باید گفت که الحق والانصاف این مأموریت خائنانه را در درازای سده های اخیر به بهترین شیوه دنبال کرده و در انجام آن کوتاهی نورزیده اند - هر چند بردی نداشته و طرفی بر نبسته اند - و از سوی دیگر این گونه تحلیل های ناشیانه و ضد و نقیض گویی های آنان پیرامون موضع سیاسی عالمان اسلامی، به عدم شناخت آنان از جامعه روحانیت بر می گردد. آنان آنگاه که به بررسی موضع سیاسی يك مقام روحانی می نشینند، با همان دید و شناختی که درباره فرنگ رفته ها، ملی گراها و مادی گراها دارند، درباره آن مقام روحانی داوری و اظهار نظر می کنند، از این رو، نمی توانند دید درستی ارایه دهند و در نتیجه به سردرگمی و ضد و نقیض گویی دچار می گردند و نادانی خود را بیشتر آشکار می سازند.

در بررسی موضع علمای عصر مشروطه این حقیقت را باید همیشه در نظر داشت که در میان مراجع اسلام و عالمان دینی، کسی را نتوان یافت که هوادار زورمداران، خود کامگان و بیدادگران باشند و ستمگری و قلدری بر توده ها را روا بدانند و تلاش در راه به دست آوردن عدل و داد و آزادی را ناروا بشمرند و در برابر، در میان آنان هرگز نتوان عالمی را دید که بر آن باشد آزادی، عدالت و قانون را به بهای آسیب رسیدن به مبانی اسلام و دگرگونی در قوانین قرآن، در جامعه حاکم سازد و به بهانه عدالت گستری، اسلام زدایی را روا بداند.

عالمان وارسته اسلامی اگر دریابند که واژگونی يك رژیم ستم پیشه و خودکامه به برقراری نظام لاییک و بیگانه از خدا - هر چند آزادی خواه - منجر خواهد شد، بی تردید در راه سرنگونی آن رژیم دیکتاتوری

پیشگام نخواهند شد. اگر امروز علمای اسلام در یابند که سرنگونی رژیم صدام خون آشام در عراق به برقراری رژیمی مارکسیستی و یا صهیونیستی در آن کشور منجر می‌گردد که ضمن ارزانی داشتن آزادی و عدالت در میان جامعه بنیاد اسلام را از بیخ و بن می‌کند، هرگز در راه سرنگونی رژیم صدام اقدام نخواهند کرد.

این درست است که دیکتاتوری، خودکامگی و ستم‌کاری از نمونه‌های زنده و آشکار عملکردهای غیراسلامی است و اصلاً یکی از رسالت پیامبران الهی ریشه‌کن ساختن بنیاد ظلم و ستم می‌باشد و پیامبر بزرگ اسلام مبعوث شده‌اند تا دشواری‌ها و غل و زنجیرها را از دست و پای مردم ستم‌دیده و محروم بردارند و عدالت را حاکم سازند لیکن بدل کردن حکومت ظالم به حکومتی کافر و ملحد - هر چند آزادی‌خواه و دادگستر - دفع فاسد به افسد است و با رسالت و مسئولیت سنگینی که دانایان امت و آگاهان ملت در راه «حفظ بیضه اسلام» و دفاع از اساس دین بر دوش دارند مغایر است.

ما در تاریخ معاصر در دو برهه دیدیم که عالمان اسلامی برای پیشگیری از به قدرت رسیدن رژیمی ضداسلامی که ممکن بود بنیاد دین و مذهب را در ایران براندازند، به رژیمی ظالم و ستمگر تن در دادند یکی در روزگاری بود که رضا خان از سوی فراماسون‌ها و همان «روشنفکران» بازیگر عصر مشروطه مأمور شد که رژیم جمهوری به وجود آورد. علمای اسلام با تجربه‌ای که از جریان مشروطه داشتند، دریافته بودند که با برقراری جمهوری از سوی رضا خان، همان هرج و مرج دوران مشروطه تکرار خواهد شد و چهره‌های مرموز و ناشناخته‌ای به میدان خواهد آمد و تاخت و تاز بی‌حد و مرزی را بر ضد اسلام آغاز خواهند کرد و همان توطئه اسلام‌زدایی و برقراری نظام لایبیک که در دوران مشروطه در دست اجرا بود بار دیگر دنبال خواهد شد که چه بسا آسیب جبران‌ناپذیری بر اساس اسلام وارد کند. از این رو، با تغییر رژیم مخالفت کردند و رژیم شاهي را با اینکه غیر اسلامی بود از جمهوری مورد دلخواه رضاخان و فراماسون‌های خائن، مزیت بخشیدند. دومی در جریان کودتای 28 مرداد 32 بود که علمای اسلام در راه سرنگونی رژیم محمدرضا شاهي گامی اساسی برداشتند چون از این اندیشناک بودند که با سرنگونی آن رژیم خودکامه، مارکسیستها قدرت را در دست گیرند و اساس اسلام را از بیخ و بن بر آورند.

پاسداری از اساس دین و «بیضه اسلام» از بزرگترین مسئولیت عالمان دینی است که در هیچ شرایطی و با هیچ دستاویزی از آن نتوان دست کشید. امام در این باره چنین رهنمود می‌دهند: «ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم و این تکلیف از واجبات مهم است، حتی از نماز واجب‌تر است و همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خون‌ها برای اسلام ریخته شود و از خون امام حسین (علیه السلام) که بالاتر نبود برای اسلام ریخته شد و از این روی همان ارزشی است که اسلام دارد...» [1]

بنابراین در میان عالمان عصر مشروطه نه هوادار استبداد و خودکامگی وجود داشت و نه مشروطه‌خواه به مفهوم غربی، که بر آن باشد نظام پارلمانی را حتی به بهای زیر پا نهادن احکام اسلام استواری بخشد.

علمای ایران و عراق چه آنانکه در راه برقراری مشروطه تا آخرین نفس ایستادند و چه آنانکه در برابر قانونگذاری مجلس شورای ملی به مخالفت برخاستند و شعار «مشروطه مشروعه را سردادند و چه آنانکه از آغاز نسبت به این حرکت روی خوش نشان ندادند، همگی هدف یکتائی را دنبال می‌کردند و آن برقراری عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود لیکن برخی از آنان مانند شیخ فضل‌الله نوری به سبب تیزهوشی و ژرف‌نگری ویژه خود، زود دریافته بودند که دست‌های مرموز نامرئی در راه ریشه‌کن ساختن اسلام و کنار زدن عالمان اسلامی به کار افتاده است، از این رو، بی‌درنگ به رویارویی برخاستند، برخی دیگر مانند آیت‌الله شهید بهبهانی به این آگاهی دست نیافتند تا ترور شدند و از میان رفتند و برخی نیز مانند آیت‌الله نائینی به هشدارها و فریادهای شیخ شهید آنگاه پی بردند که دیگر دیر شده بود.

از آنچه آورده شد به درستی روشن می‌گردد که آیت‌الله نائینی «پشتیبان رژیم رضا شاهي» - بنا بر ادعای نویسنده کتاب یاد شده- نبود بلکه برای پیشگیری از خطر کفر و الحاد در ایران خود را ناگزیر به

مخالفت با برقراری نظام جمهوری می دید. چنانکه رفت و آمد شیخ شهید به دربار محمدعلی شاه نه از روی هواداری از استبداد بود بلکه خطر حاکمیت اصول الحادی غربی در ایران مانند «اومانیسزم»، «سکولاریسم» و... تا آن پایه بود که شیخ شهید را به این ارتباط با رژیم دیکتاتوری محمدعلی شاه ناگزیر می ساخت.

یکی از پیرایه های ناروا به شیخ شهید در کتاب یاد شده این است که: «... شیخ فضل الله نوری و شیخ عبدالنبی نوری نوشتند که قانونگذاری برخلاف مذهب اسلام است. آنان بدین شیوه استدلال کردند که اسلام خود از حداکثر کمال برخوردار است و نیازی به باز کامل شدن وسیله قوانین نو ندارد...» (ص 291) در این باره لازم است خاطر نشان گردد که:

الف: شیخ شهید نه تنها نوشتند که «قانونگذاری بر خلاف مذهب اسلام است» بلکه در نشستی که در قم با دیگر علمای مهاجر داشتند صریحاً اعلام داشتند «... بر فرض که امروز بخواهند قانونی بنویسند باید مطابقه بر قرآن و قانون محمد و شریعت احمدی داشته باشد» [2]

ب: شیخ شهید در یکی از لایحه های خود به ملت مسلمان ایران چنین فرمان می دهد: «... علیکم بطلب القانون الاساسی و الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی فانه مصلح لدينکم و دنیاکم. قوت اسلام در این نظامنامه اسلامی است، رفع گرفتاریهای دنیای شما به همین نظامنامه اسلامیست، رفع گرفتاریهای دنیای شما به همین نظامنامه اسلامیست. ای برادر! نظامنا مه، نظامنا مه لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی، ...» [3]

نویسنده کتاب یاد شده گویا پس از چاپ کتاب خود با خرده گیری افراد آگاهی روبرو شده که روی فراخوانی شیخ شهید به نوشتن قانون اساسی اسلامی که در بالا آمد، انگشت گذاشته اند، از این رو، در سمینار بزرگداشت شیخ فضل الله نوری که در مرداد ماه 1370 در زادگاه آن شهید در نور تشکیل شد، به توجیه این ادعای دروغین خود نشسته و چنین گفته است:

«... ما در این لوایح خیلی جاها می بینیم یا اینکه در نوشته هایی که از ناحیه به هر حال مرحوم شیخ فضل الله بیرون آمده نوشته هایی می بینیم که با این سخنی که من الان گفتم و به نقل از شیخ فضل الله نقل کردم نقیضه. شعارهایی هست نظامنامه، نظامنا مه، نظامنامه ولی اسلامی اسلامی اسلامی. نظامنامه یعنی قانون اساسی. خوب اگر قانون اساسی نوشتن حرام باشد، بدعت باشد پس چرا می گوید نظامنامه اسلامی بنویسید. خوب این به نظر ما می رسد که صرفاً این مربوط به روزگاری است که عرض کنم ایشان خلاصه مماشاة مشغول همکاری با کمیسیون قانون اساسی بوده و ضمن اینکه و به هر حال می خواسته حالا که این جنبش شروع شده تا آنجائی که میتونه در راستای اسلام قرارش بده ولی اگر آزادش می گذاشتند و قدرت ظاهراً اینطور به نظر می رسد که قدرت در دستش بود و امکان برایش داشت همان نظامنامه، نظامنامه، نظامنامه ولی اسلامی، اسلامی، اسلامی این شعار را حتماً از ناحیه شیخ فضل الله بیرون نمی آمد...» [4]

باید دانست که اولاً شیخ شهید در لژ فراماسونها و نیرنگ بازان غرب تربیت نشده بود تا درس مجامله کاری و دورویی آموخته باشد. او در مکتب انسان ساز اسلام بزرگ شده بود که بر سر اصول اسلام کوچکترین سستی، بی تفاوتی و مجامله و مسامحه را روا نمی داند و در برابر آنچه که بدعت و خلاف شرع است به ایستادگی، اعتراض و استنکار فرا می خواند از این رو، می بینیم که در نشست علمای مهاجر در قم آنگاه که سخن از «حریت مطلقه» به میان می آید، شیخ شهید، بی پروا اعلام می کند: «... اما اینکه فرمودید آزادی تامه و حریت مطلقه ... باز هم می گویم این حرف از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیه کفر است... همان قدر از همه شماها تمنی دارم که سخنی نگوئید و حرکتی نفرمائید که رخنه در دین اسلام وارد آید...» [5]

دوم روشن است که حکمی که شیخ شهید با این محکمی و قاطعیت صادر کرده است که «علیکم

بطلب القانون الاساسى الاسلامى» (برشما واجب است که قانون اساسی اسلامی را بخواهید، چون چنین قانونی مایه اصلاح دین و دنیای شما است) نمی تواند روی «مماشات» باشد.

جناب آقای نویسنده یا معنی «مماشات» را نمی داند که در این صورت باید گفت بدا به حال آن شاگردانی که زیر نظر چنین استادی باشند و یا روی ماموریت بر آن است که مانند دیگر تحریف گران تاریخ به غلط اندازی دست بزند که در اینصورت باید گفت بدا به حال آنانکه چنین عناصر مغرض و نابکاری را برای این گونه سمپاشی ها و دروغ پراکنی ها، رخصت کار می دهند.

سوم اینکه شیخ شهید در دیداری که پس از به توپ بستن مجلس شوارى اسلامی و سرکوبی «مشروطه خواهان» با محمدعلی شاه داشته آنگاه که با بدگویی یکی از آخوندهای درباری از مشروطه در حضور شاه روبرو می شود، بی درنگ چنین موضع گیری می کند: «... مشروطه خوب لفظی است، شاه دستخط مشروطیت را دادند، شاه مرحوم دستخط داده اند، مشروطه باید باشد مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرج و مرج.» [6]

این موضع قاطعانه شیخ شهید پیرامون مشروطه در شرایطی است که مجلس به توپ بسته شده و مشروطه خواهان سرکوب شده اند و دید مردم را نسبت به مشروطه این گونه ترسیم کرده اند: «... بازارها در این روز باز است مردم از مشروطه بد می گویند، اشخاصی که قسم های متعدده خورده اند که حافظ مشروطه و حامی مجلس باشند به اندازه ای از مشروطه بد می گویند که نهایت ندارد. عجب است که ته مانده مجلس را همین مردم بردند که در انجمن قسم خوردند، خانه های مردم را همین رجاله ها غارت کردند که قسم خورده بودند حامی و حافظ مشروطه باشند والا دولتی ها تا این حد راضی نمی باشند، این مردم جاهل و رجاله می باشند که نه مشروطه می دانند و نه دین و نه خدا و نه پیغمبر را...» [7]

این موضع صریح، آشکار و بی پروای شیخ شهید در برابر شاهی که به ظاهر مشروطه را در کشتارگاه «باغ شاه» ذبح کرده بود و بسیاری از مردم نیز دید خوبی نسبت به جریان مشروطه نداشتند، نمایانگر این حقیقت است که دیدگاه آن بزرگوار پیرامون «مشروطه» روی «مماشات»، محافظه کاری و فرصت طلبی نبوده است بلکه برپایه اعتقاد اسلامی و موازین قرآنی بوده که در این راه تا سرحد شهادت پایداری کرده، سرداده لیکن برخلاف مسئولیت اسلامی خود سخنی و نظری نداده است.

از پیرایه های دیگر نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران» به شیخ شهید این است که او با برگزاری انتخابات و برگزیدن نماینده (وکیل) مخالف بوده و آنرا حرام و بدعت می پنداشته است! لیکن دیدگاه شیخ پیرامون شرایط نمایندگان که در پایین آورده می شود، دروغ بودن این ادعا را برملا میسازد.

«... معین است زمانی که دارای مجلس بودیم، وکلا از طرف تمام ملت باید در مجلس باشند، اما چه نوع وکیل برای این مجلس لازم است، دارای چه صفاتی باید باشند، از تمام صفات او که صرف نظر کنیم، لااقل باید مسلمان و طریقه جعفری را دارا باشد، از خدا بترسد، دین به دنیا نفروشد، برای اجانب کار نکند. واضح تر و ساده تر بگویم یعنی بهائی نباشد... آنقدر بدانید که انتخاب این وکلا از اصل نامناسب و غلط بود. می گویم ابتدای کار بود و از روی بصیرت انتخاب نشد... وکیل مسلمان، مسلمان باید باشد، وکیل خارج از ملت اسلامی به درد ما نمی خورد و امور ما را بر صلاح نمی کند...» [8]

« روشنفکران » جاسوس مآب و سرسپرده به استعمار انگلیس برای پیشگیری از افشاگری های شیخ شهید با پیرایه تراشی ها غوغاسالاری ها و جوسازی ها به ستیز با او پرداختند و نسبت های ناروای فراوانی به او دادند، مانند اینکه جدایی او از مشروطه خواهان روی رقابت با دو سید بوده که از او پیشی گرفته بودند!

از دربار رشوه گرفته بوده

به تحريك سفارت روس دست به مخالفت زده

... و ...

ليكن حماسه آفرينيهاي شيخ شهيد، پيش از شهادت و ايستادگي او تا پاي دار و تا بالاي دار، اين گونه ياره سراييها و دروغ پردازيها را رسوا و بي پايجي آن را بر ملا مي سازد. تاريخ نويسان خيانت پيشه كه وجدان و انسانيت خود را نيز در راه زر و زور سودا كرده و درباره شيخ شهيد از هيچ پيرا يه و خيانتي پروا نكرده اند، در برابر بردباري و پايداري او در روزهاي پيش از شهادت ناخودآگاه شگفت زده شده و ناگريز گوشه هايي از حقايق را بازگو ساخته اند. برخي از آن نوشته ها را بازگو مي كنيم :

« يك نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شيخ مذاكره و او را دعوت به سفارتخانه نمود، حاج شيخ جواب داد مسلمان نبايد پناهنده كفر شود، آن هم مثل من. وبعد آن شخص اظهار كرد كه اگر حاضر نمي شويد بيايد، بيرق را بالاي سردر خانه نصب نماييد و بيرق را نشان داد و اجازه خواست سر درب عمارت قرار دهند، در اين قسمت هم حاج شيخ فضل الله جواب داد كه اسلام زير بيرق كفر نخواهد رفت، آن شخص گفت براي شما خطر جاني خواهد داشت، جواب دادند زهي شرافت و آرزومندم. » [9]

« ... به خلاف محمدعلي شاه و صدر اعظمش سعدالدوله و جمعي از وزرا و درباريان و رجال مستبد كه نامردانه پس از آن همه جنايت و آدمكشي راه فرار را پيش گرفتند و به سفارت اجنبي... پناه بردند، حاجي شيخ فضل الله استقامت و شخصيت خود را حفظ كرد و در خانه ماند... مي گويند همان روز كه محمدعلي شاه به سفارت رفت سعدالدوله براي حاجي شيخ فضل الله پيغام فرستاد كه جان شما در خطر است و خوب است به يكي از سفارتخانه ها پناه ببريد ولي حاجي شيخ فضل الله از اين پيشنهاد سر باز زد و زير بار اين ننگ نرفت و جواب داد مقام روحانيت من اجازه اقدام اين عمل را نمي دهد... » [10]

نيز آورده اند :

شيخ از زماني كه حبس شد تا موقعي كه اعدام گشت تمام ساعات را با بردباري و خونسردي و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به اين و آن را در پيش نگرفت و شخصيت خود را حفظ كرد. » [11]

در كتاب فاجعه قرن يا كشتن شيخ فضل الله نوري نيز از حماسه آفرينيهاي شيخ شهيد چنين ياد كرده است :

« ... مدير نظام نوآيي معروف به آقا بزرگ خان كه در روزهاي آخر از مستحفظين مرحوم شيخ شهيد ... بوده است گفته : در اطاق بزرگي همه جمع بوديم و آقا يان هر يك به عقل خودشان راه علاجي به آقا پيشنهاد مي كردند و او با تهور و غيرت خاص جواب هايي مي داد. يك مرتبه آقا روپوش را به من كرد و با اسم فرمود : آقا بزرگ خان تو چه عقلت مي رسد؟! ... عرض كردم آقا من دو چيز به عقلت مي رسد يكي اينكه در خانه اي پنهان شويد و بعد مخفيانه به عذبات برويد آنجا در امن و امان خواهيد بود و در اين تهران هستند بسيار كساني كه با كمال افتخار و جان و دل شما را در خانه شان منزل خواهند داد. فرمود : اين كه نشد. اگر من پايم را از اين خانه بيرون بگذارم اسلام رسوا خواهد شد... آن گاه... گفت : خوب ديگر چه؟

عرض كردم: دوم اين كه مانند خيلي ها تشريف ببريد به سفارت. آقا با خونسردي تبسم كرده فرمود : شيخ خيرالله (خادم مخصوص حاج شيخ) برو بين زير منبر چيست ؟ شيخ خيرالله رفت و از زير منبر يك بچچه قلم كار آورد. فرمود بچچه را باز كن، چشم ما خيره شد ديديم يك بيرق خارجي است. دهن ما همه از تعجب باز ماند.

فرمود : حالا دیدید ؟ این را فرستاده اند که من بالای خانه‌ام بزنم و در امان باشم. اما رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام حالا بیایم و بروم زیر بیرق سفارت خارجی ...؟ [12]

« ... قبل از این که ریسمان به گردن آن مرحوم بیندازند یکی از رجال وقت به عجله برای او پیغام آورد که شما این مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید، فرمود : من دیشب رسول خدا را در خواب دیدم و فرمود فردا شب مهمان منی و چنین امضایی نخواهم کرد ... » [13]

این گونه دل‌آوری‌ها، بردباری‌ها و پایداری‌ها تنها از دلیرمردان خودساخته و پاک‌باخته‌ای مانند شیخ فضل‌الله نوری ساخته است که پیوسته راه خدا پویند و رضای خدا جویند. و اگر هیچ دلیل و سندی بر حقانیت، اصالت و تعهد آن شهید مظلوم در دست نبود و هیچ‌گونه شناختی نیز از او نداشتیم، این حماسه‌آفرینی و سرسختی او در برابر دشمن، بهترین سند بر وارستگی، آراستگی و اصالت او بود. يك انسان وابسته که هدف و انگیزه مادی را پی‌می‌گیرد و جز مادیات اندیشه‌ای ندارد، در برابر ناملایمات و دشواری‌ها به ویژه آن‌گاه که جان خود را در خطر ببیند، هیچ‌گاه چنین برباری و پایداری نمی‌تواند از خود نشان دهد.

روح او شاد و راه او پر رهرو باد.

1 . قرآن کریم

2 . حکومت اسلامی یا «ولایت فقیه» درس ششم ص 36

3 . رسائل، اعلامیه‌ها مکتوبات و روزنامه شیخ شهید- ص 358

4 . متن سخنرانی عیناً از نوار پیاده شده است.

5 . مقدمات مشروطیت- ص 107

6 . تاریخ بیداری ایرانیان- ج 4- ص 169

7 . پیشین- ص 1260

8 . کتاب خاطرات من - حسن اعظام قدسی - ص 254

9 . تاریخ انقلاب مشروطیت کتاب ششم

10 . پیشین - ص 1260

11 . پیشین - ص 1260

12 . فاجعه قرن یا کشتن شیخ فضل‌الله نوری - جواد بهمنی - ص 140

13 . پیشین - ص 163